



اولین شرح موضوعی نهج البلاغه توسط چه کسی نوشته شد

فرزند شیخ محمدتقی شوشتری که اولین شرح موضوعی نهج البلاغه را نوشته، گفت: پدر به من می‌گفتند تا به این سن رسیده‌ام جز از خدا از کسی خواهشی نداشته‌ام.

فرزند شیخ محمدتقی شوشتری که اولین شرح موضوعی نهج البلاغه را نوشته، گفت: پدر به من می‌گفتند تا به این سن رسیده‌ام جز از خدا از کسی خواهشی نداشته‌ام.

به گزارش خبرگزاری مهر، محمد علی شیخ فرزند شیخ محمد تقی شوشتری در برنامه ضیافت که هر روز به مناسبت ماه رمضان از شبکه قرآن سیما پخش می‌شود، با بیان خاطراتی ابعاد زندگی مختلف پدرش را یادآور شد.

متن زیر بخشی از سخنان محمد علی شیخ، فرزند شیخ محمد تقی شوشتری و نواده شیخ جعفر شوشتری است:

پدر به شدت متواضع و فروتن بودند، به طوری که یکبار که آیت‌الله خزعلی به دیدن ایشان آمدند دیدند که پدر روی فرش بسیار ساده‌ای نشسته‌اند و دور تا دورشان نیز کتاب قرار دارد، همان موقع به پدر گفتند چرا بر روی چنین فرش ساده‌ای نشسته‌اید، پدر گفتند فرقی ندارد فقط باید تمیز باشد. زندگی ایشان در کربلا نیز به شدت ساده بود. آن زمان به پدر شهریه تعلق می‌گرفت اما شیخ شوشتری این شهریه را برای خود استفاده نمی‌کرد.

پدر به مطالعه بسیار علاقه داشتند و اگر می‌دیدند که بیکار نشسته‌ایم، به کتاب‌ها اشاره می‌کردند و می‌گفتند بیکار نمانید، کتابی را بردارید و مطالعه کنید. خودشان نیز به شدت به مطالعه مقید بودند به طوری که در هواپیما و موقع رفتن به مکه نیز مطالعه می‌کردند. خودشان نیز آثار بسیار زیادی دارند که یکی از کتاب‌های معروفشان هم قاموس الرجال است، شرحی بر نهج البلاغه نیز از دیگر آثار شیخ شوشتری است. پدر برای اولین بار شرح نهج البلاغه را به صورت موضوعی نوشتند.

یکی از خصلت‌های بارز شیخ شوشتری مناعت طبعشان بود، ایشان هرگز از مردم توقع هیچ چیزی را نداشتند حتی یک بار به من گفتند من تا به این سن که رسیده‌ام جز از خدا از هیچ کس دیگر خواهشی نکرده‌ام.

ایشان همیشه از تقدیر و تشکر نیز حذر می‌کردند، به یاد دارم که در آن زمان خبرنگار کیهان می‌آمد تا با ایشان صحبت کند، اما پدر اصلاً در این عوالم نبودند و اهمیتی به چنین موضوعاتی نمی‌دادند. تا این که از من پرسیدند این‌ها چه کار دارند که این قدر می‌آیند و می‌روند، من به ایشان گفتم که می‌خواهند شما را ببینند در نهایت پدر راضی شدند و با آن‌ها صحبت کردند، که هنوز هم من یک نسخه از آن صحبت‌ها را که در کیهان چاپ شده است، دارم.

یک بار نیز که خواستند از ایشان تقدیر کنند، ایشان قبول نمی‌کردند و می‌گفتند من کاری نکرده و خدمت ناچیزی کرده‌ام. بعد که به ایشان گفتند عده زیادی برای تشکر و قدردانی از شما آمده‌اند شیخ شوشتری بر صورت خود می‌زد و با خودش می‌گفت تقی، اشتباه نشود، تو بنده ناقابل و ناچیز خدا هستی.

در اواخر عمرشان مردم شناختشان به ایشان بیشتر شده بود و اگر می‌خواستند نذری کنند، برای ایشان می‌کردند. پدر نیز واقعا وجودشان بسیار پربرکت بود. من قبل از رفتن به دانشگاه رئیس دبیرستان سعدی اهواز بودم و هر هفته به دیدار پدر می‌رفتم، یک روز کسی آمد تا پدر را ببیند، یکی از ملازمان و دوستان ایشان به آن فرد گفت: شیخ بیمار هستند و نمی‌توانند کسی را ملاقات کنند، برو تا لب رودخانه و موقع اقامه نماز که ایشان برای وضو برمی‌خیزند بازگرد. رفت و زمانی که برگشت نوجوانی با او بود. بعد جریان را تعریف کرد و گفت این فرزند من است، زمانی که دوره راهنمایی بود کار خلافی کرد و من او را کتک زدم، او فرار کرد و دیگر برنگشت، من تمامی شهرها را برای یافتن او گشتم اما او را پیدا نکردم.

در نهایت به من گفتند که برو نزد شیخ شوشتری تا مشکل را حل کند، امروز که به دیدن ایشان آمدم، در این فرصت که گفتند برو تا کنار رودخانه و برگرد، ناگهان دیدم که فرزندم در نانوائی سر کوچه نشسته است. بعد که جلو رفتم نانوا گفت که این پسر تا این زمان در نانوائی من بوده و شبها نیز همین جا می‌خوابیده است. بعد از این جریان آن مرد پدرم را ملاقات کرد، و شیخ نیز همان‌جا به او تذکر دادند که هرگز فرزندت را در حدی تنبیه نکن که از خانواده بیزار شود بلکه تنبیه باید در حدی باشد که متنبه شود.